



بخش - ۱۶ - قسمت - ۲ -

به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

۱۰ / مارچ / ۲۰۱۵

حاجی امین (تئوریسین حزب اسلامی)

این شخص که مدت قیدش را ۷ سال رقم زده بودند ، مثل سه تن دیگر عضو باند اسلامی حکمتیار بود . می گفتند وی عضو فرکسیون خلق بود . قبل از گرفتاری به سمت کارمند در «ریاست شاروالی کابل» کار می نمود . این شخص زبان ور در اصل فارغ التحصیل پوهنتون (دانشگاه) معروف «الزهر» قاهره بود . حلقه حزبی را در داخل سلول زندان دایر می نمود و با برادرانش قرآن و احادیث و... را به بحث می کشید . حاجی امین سیاست سازمان KGB را در رابطه با اسلام می خواست درمیان اعضای باند گلبدین حکمتیار تبلیغ و ترویج نماید . من روزی متوجه متن بحث نامبرده که در ۲ متری من حلقه بسته بودند ، شدم . کاملاً به خاطرمانده زمانی که اعضای حلقه اش را مخاطب قرار می داد چنین گفت : « خداوند به شر و خیر کسی غرض ندارد » . با چنین تفسیری از قرآن ، اعضای حلقه دچار حیرت شدند . از میان آنان تنها معلم کبیر در حالی که تبسم تمسخر آمیز نیمه پیدا در گوشه لبش موج می زد ، با احتیاط لب به سخن گشوده اظهار داشت : « چطور خداوند به خیر و شر بنده اش غرض ندارد » . استدلال بعدی تحصیل یافته الازهر کشور مصر این بود « خدا زمانی که به پیدایش جهان اراده نمود و انسان را به روی زمین خلق نمود ، انسان و اراده اش را مقید نکرد » (نقل به مفهوم) . در هر صورت تمام اعضای باند اسلامی حکمتیار احترام آمیخته با نوعی ترس به حاجی امین داشتند . این شخص قد کوتاه و لاغر اندام هر روزه ریشش را می تراشید و به عوض دستار و لنگی کلاه پوست سفید به سرش می نهاد . با طیف چپ انقلابی با احترام آمیخته با احتیاط گپ می زد . یکی از روزها که اعضای باند اسلامی گلبدین به دورش حلقه بسته بودند و به تفسیرش از قرآن گوش می دادند [مالیار خلقی معین وزارت تجارت دولت کودتای تره کی - امین هم به مسایل مطروحه با علاقه مندی یک محصل (دانشجو) به لکچر استاد در فاکولته (دانشکده) گوش می داد] حاجی امین در حاشیه بحث ، تلویحاً طرز دید و بحث شعله ئی ها را در پوهنتون کابل (در رابطه به خلقت) به میان کشید و مطالب نادرست را به حساب شعله ئی ها تحویل مجلسش داد . من در حالی که بر جایم نشسته بودم با آواز بلند توأم با نوعی خشونت حرفش را بریده گپش را به شدت رد نمودم . رنگ حاجی امین به سپیدی گرائید . طوری وانمود کرد که گویا سوء تفاهم صورت گرفته ، اصل مطلب طوری دیگر بوده است . زمانی که نوبت تفریح اتاق ما رسید ، در اتاق از اعضای حزب اسلامی کسی نماند . حاجی امین (که کمتر به تفریح می رفت و اکثر اوقات مطالعه می کرد) از جایش برخاسته به طرف چپرکتم آمده عذر خواهی کرد . حرفش را به یاد دارم که گفت :

« توخی صاحب ! ببخشید . مرامم چیزی دیگر بود . من به شما و رفقای تان احترام زیاد می گذارم . شما هم در راهتان پا برجا ایستاده اید . من با رفقای تان در کوته قفلی «بلاک ۱» زندانی بودم ، آنها در هنگامی که برای اعدام از اتاق بیرونشان می کردند ، با شجاعت و آرامش با هم اتاقی ها خدا حافظی کردند . انجنیر صاحب محمودی [زنده یاد لطیف محمودی] عادت داشت صبح ها قبل از نماز بیدار می شد . کتاب می خواند . خودش نماز نمی خواند ؛ مگر نماز صبح که روا می شد ، با انگشت خود من را از خواب بیدار نموده می گفت : «حاجی بی خی "چی ته کو" که قضاء نشه» [از خواب برخیز نمازت را بخوان که قضاء نشود] من را از خواب بیدار می کرد که نمازم قضاء نشود .»

مالیار خلقی (معین وزارت تجارت)

مالیار از فرکسیون حفیظ الله امین هم در این اتاق زندانی بود . نامبرده زمانی به سمت معین در وزارت تجارت دولت کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ کار می کرد . اوهم مانند سایرین در اتاق به نماز ایستاده می شد . یک روز از وی پرسیدم : « مالیار صاحب شما که آته ئیست هستید ، چرا به نماز ایستاده می شوید . این برادر تنی حزب توده ایران با شرمساری در جوابم چنین گفت : « توخی صاحب من به تاسی از خط مشی حزب [«حزب دموکراتیک خلق»] نماز می خوانم . این امر حزب است که تمام رفقاء باید نماز بخوانند .»

همایون عینی (پرچی - خادی)

این جوان از اهالی چهاریکار را که قبل از زندانی شدنش کارمند در وزارت معارف (تعلیم و تربیه) بود ، می شناختم . پدرش از پرچی های قدیمی بوده ، بعد ها عضو «جبهه پدر وطن» کارمل شد . در باره برادرش هارون خادی نفوذی حزب اسلامی در بخش های قبلی خاطرات زندان طور مفصل نوشته ام .

همایون عینی را در این سمت زندان - همراه با سایر جواسیس - به غرض اغفال هیأت خارجی که از زندان دیدن می کردند ، انتقال داده بودند . همانطوری که در جلد دوم «خاطرات زندان» هم اشاره شده ، این جوان در وزارت تعلیم و تربیه (معارف) کاتب کدام شعبه بود . در داخل سرویس های حمل و نقل مأمورین آن وزارت ، زمانی که عده ای از کارمندان ایستاده می ماندند ، وی باچهره بشاش از جایش بلند شده ، چوکی خودش را یا به من و یا به زنده یادان شاهپور قریشی ، یا به کاویانی صاحب تعارف می کرد . پدرش ، عینی تخلص می کرد . او یکی از پرچی های سابقه دار بود که در وزارت تعلیم و تربیه مشغول کار بود ، و در ضمن عضو «جبهه پدر وطن» کارمل . از منطقه چهاریکار شمالی نیز بود . همایون عینی در ارتباط با سه تن از گرداندگان اصلی شورای نظار (فرید احمد مزدک ، نجم الدین کاویانی و « قهرمان مسعود» - اجنتان شناخته شوروی) در داخل باند جمعیت اسلامی آورده شد . وی ، درست مانند برادرش هارون (وسایر خادی های نفوذی) حلقهات آن حزب را بعد از شناسائی با خود یکجا به چنگ خاد انداخت ، که تعدادی از آنان اعدام و شمار دیگر به حبس های طولانی محکوم شدند .

زمانی که نوبت تفریح ما می رسید ، همایون عینی که از رفتن به صحن بلاک منصرف می شد ؛ در اتاق می ماند . وی به تلاشی اسباب و اثاثیه زندانیان می پرداخت . در ضمن از چای و بوره و برخی مواد مورد ضرورت داکتر روستار تره کی می دزدید . تکرار این عمل وی - در دفعه دوم و یا سوم - موجب ناراحتی داکتر صاحب تره کی شد . سر انجام به هنگام آمادگی رفتن به تفریح ، استاد تره کی (که به خاطر داشت من برادر همایون -هارون خادی- را که هم اتاقی ما بود ، به وی معرفی کرده بودم که عضو خاد است) با خشمی آمیخته با ناراحتی زیاد ، من را که مانند یک دوست نزدیکتر به خود می دانست ؛ مخاطب ساخته چنین گفت : « آقای توخی همایون جمعیتی هر وقت که ما به تفریح می رویم بکسم را می پالد . چای و بوره ام را می دزد و با گفتن کنایه من را اذیت می نماید .» . این عمل وی را توهین به خود و سایر زندانیان

دانسته ، گفتم : « داکتر صاحب بگذار من سرچایش بشانمش ... ». به همایون که در یک متری ما ایستاده و با دقت به گپ های ما گوش می داد ، گفتم : «همایون خجالت نمی کشی که داکتر صاحب را با این کارت اذیت می کنی ، اگر بعد از این بکسش را باز کنی خرابت می کنم ، فهمیدی!» . همایون که رنگش به سفیدی گرائیده بود ، با دستپاچگی جواب داد : « توخی صاحب به خدا اگر من این کاره کرده باشم . داکتر صاحب برناحق بالایم تهمت می کند » . با نوعی خشونت به این جاسوس شناخته نشده خاد ، که از افشاء شدنش در زندان به شدت می ترسید ؛ اینچنین هوشدار دادم : « به استاد توهین نکن ، اگر کارت تکرار شد ، باز گله نکنی ، متوجه باش ! » .

از آن تاریخ همایون خادبست که در گنداب قوم پرستی و مرداب پشتون ستیزی غوطه ور بود ، از این کار رذیلانه اش دست کشید . استاد تره کی (که هم اکنون در کشور فرانسه اقامت دارند) بعد از آن روز با خیال راحت به تفریح و هواخوری می رفت و کدام دغدغه خاطر از جانب این خادی رذیل نداشت .

تذکر این نکته را نه در حاشیه بل در متن لازم میدانم که : همایون عینی بعد از رهائی از زندان منحیث کادر گویا « زندان دیده » دولت ربانی- مسعود به رتبه جنرالی ارتقای مقام داده شد و بعد از تجاوز امپریالیزم جنایتکار و غارتگر امریکا و شرکاء به کشور، باز هم در دولت کرزی (ظاهراً) به پیشنهاد «ضرار احمد مقبل» عضو شورای نظار و وزیر داخله کرزی به سمت « رئیس اداره امنیت کابل» مقرر گردید .

تاریخ برای هزارمین بار ، باز هم نشان داد که دزدان و جاسوسان و میهن فروشان ، نه مربوط ملیت ها و اقوام ، تبارها و طایفه های شریف ، با شهامت ، آزادیخواه و مبارز کشوراند ؛ بلکه دارای ماهیت و سرشت ، خمیر و ضمیر مشترک اند . کرزی و گلبدین و سیاف و ملا عمر و ... پشتونتبار ؛ همایون و فهیم و قانونی و معلم عطاء و دستگیر پنجشیری و عبدالله عبدالله از قوم پنجشیر ؛ دوستم و روزی ازبک ؛ کشتمند و مزاری و محقق و خلیلی و محسنی هزاره و امثال این ها هیچ گونه تعلقی به نژاد ها ، اقوام و تبار های آزادیخواه و شجاع و مبارز افغانستان ندارند . اینان در ماهیت امر خادمان بی چون وچرای استعمار و امپریالیزم هستند .

این پرچمی - خادی (همایون عینی) یکبار توسط خلقی ها و بار دیگر [در « بلاک ۶ » « اتاق جزائی » («اتاق سیاه »)] توسط یک تن از اهالی شریف پنجشیر عضو جمعیت اسلامی که یک پایش کوتاه بود و مردی بود قوی هیکل ، به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت . وقت تفریح بود زندانیان به جز چند تن که در گوشه و کنار قفس مشغول کالاشوئی و یا پخت و پز بودند، دیگران به داخل مثلث رفته بودند . من هم در درون قفس بودم . صدای گنگی از گوشه قفس بیرونی به گوشم رسید . اعتنائی به آن نکردم . این صدا مدتی ادامه یافت . به آن گوشه رفته متوجه شدم که همان عضو معیوب جمعیت اسلامی که دشمن روسها و نوکران خادی اش بود ، همایون عینی را خاین خطاب نموده می زد . زمانی که چشمش به من افتاد از لت و کوب وی دست کشیده گفتم : « توخی صاحب ای یک خاین است . اینچه خو زندان اس در بیرون می فهمیم که با ای پلید چه کنیم » . همایون در همان روز - بی سر و صدا - خودش را از « اتاق جزائی» تبدیل نموده به اتاق بالای اتاق ما انتقال داد . [*]

[*] - نام این اتاق را زندانیان « اتاق جاسوس ها» گذاشته بودند ؛ زیرا اطلاعات زندان خادی های شناخته شده و جاسوسانی را که در سایر اتاق ها از طرف زندانیان مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند و خطر کشته شدنشان وجود داشت ؛ آنان را از سایر اتاق ها بیرون آورده به این اتاق (اتاق اختصاصی) انتقال می دادند که مصونیت شان تأمین شده بتواند . این طیف پلید در این اتاق از امتیازات و مزایای برخوردار بودند !] .

زلمی (پرچمی - خادی) .

بهتر است به جوانی که زلمی نامیده می شد و قد متوسط و بروت های پرچمی گونه داشت ؛ درنگ بیشتر نمود . چهره آرام این جوان وی را به ظاهر بی غرض و مؤدب نشان می داد . جایش را به سببی نزدیک دریچه گک ها تعیین کرده بودند تا سایر زندانیان نتوانند صحن جنوبی بلاک را که محل گشت و گذار زنان زندانی (فامیل حفیظ الله امین ، محموده و دیگران) بود ، ببینند . هرگاه کدام زندانی می خواست از صحن بلاک دیدن کند، ناگزیر بود بر روی بستر زلمی بالا می شد و از آنجا به بیرون نظاره می کرد . به خاطری که زندانیان می دانستند که وی از موضوع به شعبه اطلاعات گزارش خواهد داد ، از نشستن بر روی بستر وی و دیدن صحن بلاک خود داری می کردند . در اتاق پهلوی ما هم شعبه اطلاعات چنین جانی را به یک تن از خادی های شناخته شده به اسم « مدیرجان محمد» که زندانیان وی را « مدیر جانو» می گفتند داده بود .

بعد از آن روزی که زندانیان از طریق همین دریچه گک های داخل اتاق ، دست درازی جنرال روسی را بالای دختر امین دیدند ... چپرکت های نزدیک دریچه گک ها را به عناصر شناخته شده خاد داده بودند تا حضور آنان به داخل سلول مانع دیدن بیرون گردد .

زلمی ، این پرچمی خادی شده همیشه بالای چپرکت خود دیده می شد . به ندرت با کسی حرف می زد . تمام زندانیان به هنگام صرف غذا به دور یک دسترخوان نشسته غذا می خوردند . حزب اسلامی این جوان تحصیل کرده و سرسپرده روس را به اصطلاح «بایکات» کرده بودند ، تا به اصطلاح « توانمندی» و « برتری» خود را به نمایش بگذارند . او به تنهایی نان (غذایش) را صرف می کرد . شطرنج دست ساخته ای هم در اتاق بود که زندانیان آرزو داشتند فشار روز های طولانی زندان را با بازی به روی تخته آن کمتر احساس کنند ؛ مگر در این اتاق تا پیش از آمدن ما ، کسی با کسی شطرنج بازی نمی کرد . از اوضاع اتاق چنین درک کردم که گلبدینی های ضد تمدن و انسانیت توانسته بودند نوعی از اتوریته اسلام گونه شان را براتمسفیر اتاق حاکم بسازند. با این جوان نان نمی خوردند . کدام زندانی تا کنون با چنین وضعی اعتراض نکرده بود . حاجی امین با سه تن هم حلقه اش از سلول زندان چیزی شبیه حجره مسجد و یا اتاق مدرسه ساخته بودند ، و چنین وضعی برای من و استاد فرهنگ غیر قابل تحمل بود . همچنان استاد روستار تره کی هم با چنین وضعی دمساز نبود . دو یا سه روز از انتقال ما به این اتاق سپری نشده بود ، من استاد روستار را مخاطب قرار داده گفتم : « داکتر صاحب شطرنج یاد دارید ؟ » . استاد با کمی مکث گفت : کمی یاد دارم . آنگاه بازی شطرنج را در اتاق آغاز کردیم . در همان روز ، از زلمی پرسیدم که شطرنج بازی بلد است . وی گفت که یاد دارد . پرسیدم پس چرا شطرنج نمی زنی . به جواب با نوعی مظلوم نمائی گفت : « هیچ همینطور ... » .

به استاد فرهنگ و استاد تره کی گفتم :

« من این بایکات را در مورد زلمی نمی پذیرم . نه به خاطر مظلوم نمائی زلمی جنایتکار ؛ بلکه به خاطر شکستاندن بایکات حزب اسلامی . جنایات حزب اسلامی کمتر از حزب وطن فروشان خلق و پرچم نیست . چه معنی دارد ما همه انسان و زندانی استعمار هستیم در دسترخوان با خلقی (مالیار و حاجی امین) مربوط حزب دموکراتیک خلق و جنایتکاران ضد علم و تمدن گلبدینی نان بخوریم ؛ مگر با یک پرچمی - خادی نه ؟ من از زلمی می خواهم که با ما شطرنج بازی نماید و هم با ما نان بخورد . شما در زمینه چه نظر دارید ؟ »

استاد فرهنگ ، داکتر صاحب روستار و احمد شاه پیکاری نظرم را پذیرفتند . بیدرنگ زلمی را مخاطب قرار داده با آواز بلند که دیگران هم بشنوند گفتم : « زلمی بیا که شطرنج بزیم » . وی با تردید و دو دلی به طرف استاد روستار و استاد فرهنگ نگریست . آنها هم حرف من را تکرار نمودند . زلمی در حالی که نمی توانست خوشی اش را پنهان دارد ، از جایش برخاسته در شطرنج بازی ما اشتراک کرد . حاجی امین و هم حلقه هایش که اوضاع را تحت نظر داشتند ، از واکنش ما

علیه بایکات زلمی خوشش شان نیامد. آنان قادر نبودند هیچ گونه اعتراضی در زمینه نشان بدهند. فردای آن روز هنگام نان چاشت (غذای نهار) زمانی که دسترخوان (سفره غذا) بر روی کف اتاق پهن شد، همه به دور آن نشستیم. قبل از این که به صرف غذا آغاز نمائیم، رویم را به طرفی که زلمی نشسته بود، دور داده وی را مخاطب ساخته گفتم: «زلمی بیا پائین با ما نان بخور!» وی که متوجه حساسیت موضوع شده بود، فهمید که ما می خواهیم بایکات حزب اسلامی را بشکنیم. می خواست چیزی بگوید. بیدرنگ گفته ام را جدی تکرار نمودم. وی از جایش برخاسته در پهلوی ما سر «سفره» نشست. سکوتی بر اتاق سایه افکند. حزب اسلامی غافلگیر شده بود. غذا خورده شد. هرکی به جایش برگشت. نوکریوال اتاق دسترخوان را جمع کرد و ظرف های نان را روی هم گذاشت تا در نوبت تشناب (دست شوئی) بعدی آنها را به آنجا برده بشوید؛ اما در وقت صرف نمودن غذای بعدی، قبل از آن که نوکریوال قره وانه غذا را به داخل اتاق تقسیم نماید، حزب اسلامی به شمول مالیار (معین وزارت تجارت) عکس العمل شان را به خاطر شکستن بایکات زلمی، بدینگونه نشان دادند: دسترخوان خود را در میان اتاق نه؛ بلکه نزدیک به چپرکت مالیار پهن کردند، نان خشک را هم بر روی آن گذاشتند و شروع کردند به خوردن آن... ما پنج نفر (استاد روستار، استاد فرهنگ، زلمی، احمد شاه و من) هم دسترخوان مان را به نزدیک چپرکت احمدشاه پهن نمودیم و غذای مان را جدا از حزب اسلامی و خلقی های («حزب دموکراتیک خلق») صرف نمودیم. از آن روز به بعد دو دسترخوان در داخل اتاق پهن می شد... زلمی ورفقای زندانی شده اش مربوط به طیف مخفی نور احمد نور عضو بیروی سیاسی باند خلق (فرکسیون پرچی ها) که در میان حزبی مشهور به "نور پنجوائی" بود که در بیروی سیاسی و دولت دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان پست بسیار مهمی را نمایندگی می کرد، بودند؛ نور احمد نور عضو بیروی سیاسی باند پرچم (توده ئی های افغانستان) بود. نگارنده به خاطر وضاحت موضوع در رابطه با «طیف مخفی» مربوط به اعضای رهبری باند «دموکراتیک خلق» لازم می داند چند سطری بنویسد:

۵ - تأملی گذرا بر گوشه ای از میکانیزم کار مخفی برخی

از اعضای کمیته مرکزی باند (خلق و پرچم)

زمانی که هسته باند «دموکراتیک خلق» توسط KGB در افغانستان گذاشته شد، نخبه های بیروی سیاسی بعداً برخی از اعضای کمیته مرکزی این باند، که هر کدام آنان به ملیت های مختلف کشور تعلق نژادی و زبانی داشتند، موظف گردیدند به علاوه جلب و جذب افراد به «حزب دموکراتیک خلق» که کار اصلی آنها را تشکیل می داد، در جنب کار اصلی به گونه کاملاً مخفیانه و دور از دیدرس سایر اعضای رهبری؛ حتا اعضای بیروی سیاسی به جذب هوشیارترین محیل ترین و پست ترین و وجدان گشته ها که علاقه خاصی به پول داشتند از ملیت خودی نیز بپردازند؛ بدون آن که گزارش آن را به کمیته مرکزی حزب خود بدهند. همانطوری که اعضای تازه جذب شده توسط برگزیدگان - که عمدتاً کارهای جاسوسی را به عهده داشتند، در جریان جذب، آموزش و عمدتاً کارکرد های اطلاعاتی نباید یک دیگر خود را می شناختند، یک عضو رهبری توظیف شده به کار جاسوسی، نمی دانست که عضو دیگر کمیته مرکزی نیز به چنین وظیفه ای - از جانب روسها - گمارده شده یا خیر. شاید برخی از آنها متوجه این باریکی شده باشند که چنین امری تنها و تنها شامل حال شخص خودش نبوده؛ بلکه شامل حال چند تن دیگر از اعضای رهبری نیز شده باشد.

به هر حال، گمارده شده های کمیته مرکزی باند «دموکراتیک خلق» (که مثالهای برجسته آن سلطانه علی کشتمند، داکتر نجیب الله، دستگیر پنجشیری، شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، نور احمد نور می باشند) این برگزیدگان KGB شمار کمی از جذب شده های پنهانی شان را عضو حزب نیز می ساختند، تا معلومات کسب شده در مورد مسؤول و

اعضای حلقه دایر شده در درون حزب را به آن ها بدهند . گمارده شدگان رهبری که به سازماندهی مخفیانه هم تبار های خود توظیف شده بودند ، گزارش کار و سازماندهی اکیداً مخفیانه خود را به عضو ارتباطی خود که عضو حزب نبودند و هیچ کسی آنان را نباید می شناخت ؛ می سپردند . اجنت افغان تبار و یا آسیائی تبار و یا روسی ، عضو ارتباطی اینها بود . تعدادی از این گزارش گیرنده ها (عضو ارتباطی گمارده شدگان کمیته مرکزی حزب) از جمهوری های جنوب شوروی بودند ، اینها در جاده شاهی که از مقابل ارگ شاهی و سینماکابل به طرف پل باغ عمومی امتداد داشت ، در سمت شرقی آن جاده ، دکان های «کلچه فروشی» ، حلواپات (شیرینی خارجی ، کلچه و کیک و...) باز کرده بودند ، و یا در دکانهای سمت غربی «چمن حضوری» به کار فروش قالبین خودشان را مصروف ساخته بودند ، و یا در سرای شاهزاده متصل «مسجد پل خستی» دکان تکه فروشی [مثل پدرمحمد خان جلالر جاسوس مشهور KGB] و دکان های تسعیر اسعار خارجی ، و فروش آن (مثل دالر و پوند و...) داشتند ، و یا در جاده تیمور شاهی مقابل دریای کابل - طرف آفتاب رخ - دکان های ساعت فروشی و یا سلمانی داشتند . دو سه رفیق (به شمول نگارنده) یک تن از اعضای کمیته مرکزی این حزب میهن فروش و جنایتکار (شرعی جوزجانی) را در داخل یک دکان ساعت فروشی لب دریای کابل که از مردمان آن طرف سرحد بود ، در وقت داخل شدن در آن دکان بار ها دیده بودیم [الماری های برآمده دکان قسمی جابه جا شده بود که جز صاحب دکان ، مشتری نمی توانست به داخل آن راه یابد] . مسلماً استخبارات شوروی قبل از تولد پرچم و خلق ، در میان سایر ملیت های افغانستان ، اشخاص خود فروشی را در خدمت دستگاه اطلاعات خود قرار داده بود . در واقع ، زمانی که «اکسا» و «کام» و خاد یکی از بطن دیگری بیرون برآمد ، ستون فقرات خاد ، من جمله از همین طیف کاملاً مخفی ساخته شد که شمار زیادی از اینها به خاد خارجی انتقال داده شدند ، تا در نقش کارمندان بالائی ، مثل اسد الله کشتمند در تهران و پائینی ، مثل مستخدمان سفارت خانه های افغانستان و سایر نمایندگی های تجاری [تشریح مکانیزم ساختار آن ، مستلزم کاوش و ارزیابی منطقی و اطلاعات دقیقتر می باشد که در حوزه کار این اثر نمی شود به آن پرداخت] به کار اطلاعاتی برای روسها ادامه دهند . بخشهای قبلی این نهاد استخباراتی از «ضبط احوالات» و «مصونیت ملی» گرفته تا «اکسا» و «کام» زیر رهنمود همین طیف مخفی سازماندهی شده توسط برگزیدگان از کمیته مرکزی حزب ؛ مشغول کار بودند . زلمی و رفقاییش که در بالا از آنان نام برده شد ، نیز محصول چنین مناسبات و میکانیزم «تو در تو» و پیچیده بودند .

همانطوری که در فوق اشاره شد ، بر وفق سازماندهی KGB ، اهرم مجموعه قدرت شبکه مخفی اطلاعاتی (آنده از سرسپرده ترین و مطمئن ترین اعضای مرکزی حزب خلق) در دست خود همان عضو مهم حزب بود . همین برگزیدگان KGB بودند که بخش های سازمانیافته خود را به داخل باند های اسلامی شوت کردند و بعد ها خودشان نیز به دستور روسها رسماً از حزب شان بریدند و به باند هم نژاد خود پیوستند، مثل پیوستن کشتمند به باند مزاری و محقق . در ذیل بینیم غوربندی که خود عضو کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق» بود در متن کتاب خود تحت عنوان («نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان») در باره کشتمند و پیوستنش به حزب وحدت مزاری چه نوشته :

« کشتمند زمانی که بعد از دوره دوم حکومت بر طرف گردید ، از حزب و دفتر سیاسی آن استعفاء داده شرمسارانه گفت به حزب وحدت تعلق فکری دارد و برای تحکیم آن سعی نموده و ائتلاف شمال را برحق می داند .»



با مثالی در زمینه ، موضوع را وضاحت بیشتر می دهم : نور احمد نور با یکتا از مقتدرترین مشاورین نظامی روس تصمیم می گیرند به پول های هنگفتی دست یابند . نور ، پنج تن از ورزیده ترین اعضای جوان شبکه مخفی خود را (که با شگرد های اطلاعاتی ، مخفیانه عضو خاد ساخته بود - طوری که دیو خاد نجیب تا قبل از گرفتاری اینها ، از رابطه شان با نور کدام اطلاعی نداشت) توظیف می کند تا پول های تاجران سرای تایر و چای فروشی مقابل «مسجد پل خستی» را به اصطلاح مصادره [در اصل سرقت] کنند . چهار تن از اعضای این شبکه که فارغ التحصیل پوهنتون کابل بودند ، با استفاده از عضویت شان درخاد ، صد ها میلیون افغانی نقد ، چک ، دالر ، پوند ، مارک و سائر اسعار خارجی دکانهای آن سرای بزرگ و معروف کابل را ، که به خاطر روز های عید ... مسدود شده بود ، طی سه شبانه روز اقامت در آن سرای ؛ سرقت نمودند . مطابق پلان مطروحه جنرال شوروی یک تن از اینها با قسمتی از پولهای دست داشته (البته غرض کار و بار جاسوسی) به پاکستان گویا « فرار » نمود ، تا از آنجا به کشور غربی مورد نظر روسها به اصطلاح «پناهنده» شود . سایرین، یعنی مجید از کارته پروان ، حشمت از شهرنو (جوان خوش سیما مشهور به «حشمت خوبان») ، جوان چهارمی از اهالی کابل به نام زلمی و فرد پنجمی که وی نیز « زلمی قندهاری » نامیده می شد ، بدون استیذان جلااد خاد داکتر نجیب ، مبادرت به عمل سرقت از آن سرای مشهور نمودند . اینها به اساس تحقیقاتی جدی که خاد در زمینه انجام داد ، گرفتار شده ، هر یک محکوم به ۲۰ سال زندان گردیدند . افراد این شبکه در زندان نیز به فعالیت های استخباراتی و سیاسی مشغول بودند . اینها آتش افتراق بین زندانیان منسوب به ملیت ها و اقوام و... ، کشور را دامن می زدند . زلمی قندهاری زندانیان بی بضاعت را زیر نام کمک متمایل به خود می ساخت و به خاد زندان تحویل می داد . از آن به بعد مسؤول دزدی ها و تاراج برخی سرای ها و مؤسسات شخصی و دولتی طیف خاد کشتمند به رهبری برادرش اسد الله کشتمند که در رأس یکی از ریاست های مهم خاد به آدمکشی و اشکال جنایت مشغول بود ، محمود بریالی برادر بیرک کارمل [شخص رئیس دولت دست نشانده (بیرک کارمل) هم در چنین قضا یا مستقیماً دست داشت که بعد ها به آن خواهم پرداخت] ، دستگیر پنجشیری بعد ها مزدک و رشید دوستم و سایرین می باشند .

ادامه دارد